

## چرا ۳۰ درصد مردم واکسن کرونا نزدند؟

اینکه دو سال و نیم از شروع کرونا و بیش از یک سال از آغاز واکسیناسیون بگذرد و اعلام شود ...



اینکه دو سال و نیم از شروع کرونا و بیش از یک سال از آغاز واکسیناسیون بگذرد و اعلام شود هنوز ۳۰ درصد جامعه از دایره گسترده ایمن سازی علیه کرونا بیرون اند، بسیار قابل تأمل است و بلافاصله از خود می پرسیم: چرا؟ باخبر نشده اند؟ اعتقاد ندارند یا اعتماد ندارند یا قضیه را با این همه مرگ و میر جدی نگرفته اند؟ یا هنوز خیال می کنند واکسن ها نقشه بیل گیتس است تا اطلاعات ما بریاید؟

به گزارش ایسنا، در یادداشتی در عصر ایران نوشته مهرداد خدیر آمده است: «به گفته رییس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس شورای اسلامی «هنوز ۳۰ درصد از جمعیت کشور و افراد جامعه اقدام به دریافت و تکمیل واکسن کرونا نکرده اند.» دکتر شهریار این آمار را به تازگی و در آیینی با عنوان «ایثار لاله ها» در مشهد اعلام کرده است.

شگفت آوری این آمار در حالی است که کشور از اسفند ۱۳۹۸ درگیر بیماری کروناست و پس از مدتی تأخیر و انتظار برای عرضه واکسن داخلی واکسیناسیون با وارداتی ها شروع شد و آرام آرام شتاب گرفت و شماری از شهروندان تاکنون خوشبختانه سه نوبت تزریق کرده اند و برخی وارد فاز چهارم هم شده اند. کاهش تلفات هم از اثرگذاری خبر می دهد.

اینکه دو سال و نیم از شروع کرونا و بیش از یک سال از آغاز واکسیناسیون بگذرد و اعلام شود هنوز ۳۰ درصد جامعه از دایره گسترده ایمن سازی علیه کرونا بیرون اند، بسیار قابل تأمل است و بلافاصله از خود می پرسیم: چرا؟ باخبر نشده اند؟ اعتقاد ندارند یا اعتماد ندارند یا قضیه را با این همه مرگ و میر جدی نگرفته اند؟ یا هنوز خیال می کنند واکسن ها نقشه بیل گیتس است تا اطلاعات ما بریاید؟

اعلام رقم کلی و صرف ۳۰ درصد اما برای کل ایران ۸۵ میلیونی با ۳۱ استان مشکلی را حل نمی کند؛ چرا که باید اعلام شود وضعیت در هر استان و با تفکیک چگونه است تا مشخص شود امتناع در کجاها کمتر و کجاها بیشتر است و به موقعیت فرهنگی مربوط است یا به توسعه اقتصادی؟ باورهای مذهبی در آن دخالت دارد یا علما هم توصیه کرده باشند باز خرافه هایی بر نگاه علمی می چربد یا به خاطر دیدگاه قضا و قدری است که اگر مردنی باشیم می میریم یا آنها که می گویند همه اش بازی است و کار خودشان است یا دوری و نزدیکی به شهرهای بزرگ چه نقشی دارد و در هر استان چه نسبتی بین واکسن زده ها و قربانیان کرونا برقرار است. مثلاً آیا می توان به این نتیجه رسید که هر جا واکسن زده ها بیشترند میزان تلفات کمتر است یا نه؟

به رغم اعلام قطع خدمات به واکسن زده ها اما مشخص نیست در قبال واکسن زده ها واقعا اجرا خواهد شد یا نه... البته اگر بین این ۳۰ درصد واکسن زده دانشجوی و دانش آموز و کارمند و کارگر کارخانه های بزرگ باشند مشخص می شود ناشی از اهمال بوده است و اگر از برخی مناطق تعابیر دیگری می توان داشت.

این خبر اما در همان نگاه اول نویسنده این سطور را به یاد سخن رانی آیت الله دکتر محقق داماد در «شب میرزاحسن رشديه» به همت مجله بخارا در کانون زبان فارسی در سه سال و چند ماه قبل - ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۸ - انداخت که هنوز هیچ خبری از کرونا و به تبع آن بحث واکسیناسیون نبود.

در آغاز همان سخنرانی آقای محقق داماد روایتی را نقل کرد که با خواندن آن درمی یابید ربط داستان چیست:

«در دوران قاجار دو شخصیت در تحول آموزش و پرورش در ایران موثر بوده اند و نقش آنان را تاریخ ایران نمی تواند فراموش کند. درباره هر دو می توان گفت زندگی و آرامش بلکه جان خود را بر سر اهداف شان نهادند. یکی میرزاتقی خان امیرکبیر است و دیگری ملاحسن رشديه. دغدغه میرزاتقی خان امیرکبیر ارتقای تعلیم و تربیت بوده ولی توجه او به آموزش عالی اما رشديه سراغ ابتدای آموزش رفت. این داستان در زندگی امیر کبیر به تواتر نقل شده است:

سال ۱۲۶۴ قمری (۱۲۲۲ خورشیدی / قریب ۱۸۰ سال قبل) نخستین برنامه دولت ایران برای واکسن زدن به فرمان امیرکبیر آغاز شد. در آن برنامه، کودکان و نوجوانانی ایرانی را آبله کوبی می کردند. اما چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیرکبیر خبر دادند که مردم از روی ناآگاهی نمی خواهند واکسن بزنند؛ به ویژه که چند تن از فال گیرها و دعانویس ها در شهر شایعه کرده بودند که

هنگامی که خبر رسید پنج نفر به علت ابتلا به بیماری آبله جان باخته اند، امیر بی درنگ فرمان داد هر کسی که حاضر نشود آبله بکوبد باید پنج تومان به صندوق دولت جریمه بپردازد. او تصور می کرد با این فرمان همه مردم آبله می کوبند. اما نفوذ سخن دعانویس ها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله کوبی سر باز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه مأموران در آب انبارها پنهان می شدند یا از شهر بیرون می رفتند.

روز ۲۸ ماه ربیع الاول به امیر اطلاع دادند در همه شهر تهران و روستاهای پیرامون آن فقط ۳۳۰ نفر آبله کوبیده اند. در همان روز، پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به جسد کودک نگرست و آنگاه گفت: ما که برای نجات بچه هایمان آبله کوب فرستادیم. پیرمرد با اندوه فراوان گفت: حضرت امیر! به من گفته بودند که اگر بچه را آبله بکوبیم جن زده می شود. امیر فریاد کشید: وای از جهل و نادانی! حال، گذشته از اینکه فرزندت را از دست داده ای باید پنج تومان هم جریمه بدهی. پیرمرد با التماس گفت: باور کنید که هیچ ندارم. امیر کبیر دست در جیب خود کرد و ۵ تومان به او داد و سپس گفت: حکم برنمی گردد، این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز!

چند دقیقه دیگر، بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مرده بود. این بار امیر کبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با حالی زار شروع به گریستن کرد. در آن هنگام میرزا آقاخان وارد شد. او در کمتر زمانی امیر کبیر را در حال گریستن دیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مرده اند. میرزا آقاخان با شگفتی گفت: عجب! من تصور می کردم که میرزا احمدخان، پسر امیر، مرده است که او این چنین های های می گیرد. سپس به امیر نزدیک شد و گفت: گریستن، آن هم به این گونه، برای دو بچه شیرخوار بقال و چقال در شأن شما نیست. امیر سر برداشت و با خشم به او نگرست، آن چنان که میرزا آقاخان از ترس بر خود لرزید. امیر اشک هایش را پاک کرد و گفت: خاموش باش! تا زمانی که ما سرپرستی این ملت را بر عهده داریم، مسئول مرگ شان هم ما هستیم. میرزا آقاخان آهسته گفت: ولی اینان خود در اثر جهل آبله نکوبیده اند.

امیر با صدای رسا گفت: و مسئول جهل شان نیز ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، دعانویس ها بساطشان را جمع می کنند. تمام ایرانی ها اولاد حقیقی من هستند و من از این می گریم که چرا این مردم باید این قدر جاهل باشند که در اثر نکوبیدن آبله بمیرند.»